

معیارهای انتخاب همسر

برای انتخاب همسر، باید معیارهایی داشته باشیم. یعنی دختر و پسر، باید ملاکها و میزانهایی داشته باشند و بدانند «چه همسری می خواهند؛ با چه مشخصات و صفاتی»؟ این اصل کار است. مانند کسی که می خواهد مسافرت کند، باید ابتداء مقصد و هدف خود را معین نماید، آنگاه سفر کند، اما اگر فقط بداند که نیاز به مسافرت دارد، اما مکان و مقصد و هدفی را در نظر نگیرد، سرگردان می شود و به بیراهه می رود.

معیارها و ملاکها و خصوصیات و صفاتی که در انتخاب همسر باید در نظر گرفته شود، دو نوع است:

الف) آنهایی که رُکن و اساسند و برای يك زندگی سعادت‌مندانه حتماً لازمند.

ب) آنهایی که شرط کمال هستند و برای بهتر و کاملتر شدن زندگی اند و بیشتر به سلیقه و موقعیت افراد بستگی دارند.

اینک به بررسی این معیارها و ملاکها و صفات و مشخصات می پردازیم:

اول - تدین

(از ارکان اساسی و حتمی)

انسانی که دین ندارد، هیچ ندارد؛ هر چه هم داشته باشد، هیچ محسوب می شود. انسان بی دین، در حقیقت «مُرْدَهُ متحرّک» است. کسی که پایبند به دین

که اصلی ترین مسأله زندگی است - نباشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که پایبند به رعایت حقوق همسر و زندگی مشترک باشد.

انسان دیندار، هرگز نمی تواند با همسر بی دین، کنار بیاید و با هم زندگی سعادتمندانه ای داشته باشند. انسان متدین، ممکن است بتواند نقصهای دیگر همسرش را تحمل کند، اما نقص «بی دینی و لا ابالی گری» او را هرگز نمی تواند تحمل نماید.

بله، اگر هر دو بی دین بوده و یا نسبت به قوانین دینی بی توجه و بی قید باشند، ممکن است بتوانند یکدیگر را تحمل کنند و در کنار هم زندگی نمایند؛ اما زندگی آنان هرگز زندگی سعادتمندانه ای نخواهد بود. «سعادت» بدون «دیانت» محال است. قطعاً محال است. بله، ممکن است چیزهایی را به عنوان «سعادت» پذیرفته باشند و خود را «سعادتمند» بپندارند، اما این پندار، «جهل مرکب» است؛ یعنی بدبختند، ولی خیال می کنند خوشبختند.

به هر حال، انسان متدین، همسری متدین می خواهد. اگر یکی متدین باشد و دیگری بی دین و بی قید، خوشبخت نخواهند شد.

البته منظور از «متدین بودن»، معنای حقیقی آن است؛ یعنی: پایبندی کامل به اسلام؛ اسلام را با جان و دل پذیرفتن و به آن عمل کردن؛ نه تدین سطحی و بی ریشه و بی عمل.

پرتویی از کلام پیامبر

شخصی، برای گرفتن راهنمایی درباره انتخاب همسر، خدمت پیغمبر اکرم ﷺ آمد. حضرت به او فرمودند:

«عَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ»^(۱)

بر تو باد که همسر دیندار بگیری.

هم ایشان در جای دیگر، خطاب به همهٔ انسانها در طول تاریخ، دستور اکید می دهند که :

«عَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ»

بر شما باد که همسر دیندار انتخاب کنید .

وباز در موردی دیگر می فرمایند :

«مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لِمَالِهَا، وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِحِمْلِهَا، رَأَى فِيهَا مَا يَكْرَهُ. وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا، جَمَعَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ» (۱)

کسی که با زنی به خاطر ثروتش ازدواج کند، خداوند او را به حال خودش وا می گذارد. و کسی که (فقط) به خاطر زیبایی اش با او ازدواج کند، در او امور ناخوشایند خواهد دید! و کسی که به خاطر دین و ایمانش با او ازدواج کند، خداوند همهٔ آن (امتیازات) را برایش فراهم خواهد کرد.

در وسط حدیث، نکتهٔ ظریفی وجود دارد؛ و آن اینکه اگر (فقط) به خاطر زیبایی او با او ازدواج کند، «رَأَى فِيهَا مَا يَكْرَهُ» در او امور ناخوشایند می بیند. شاید منظور از «امور ناخوشایند» این باشد که : همسر زیبای بی دین، زیبایی اش باعث ننگ و بد نامی و خواهد شد و همین «زیبایی» که انگیزهٔ اصلی در ازدواج با او بود، موجب بدبختی و بی آبرویی می شود!

سؤال و ایراد :

در اینجا این سؤال و ایراد پیش می آید که : اگر «متدین بودن» ملاک و معیار اصلی خوشبختی است، پس چرا ما، متدین های فراوانی را می بینیم که زندگی خوبی ندارند و زندگی شان آشفته و آشوبزده است؟!

جواب :

اولاً: منظور از تدین، تدین حقیقی است. یعنی کسی را «متدین» می گوئیم

که در همه اعمال، گفتار، اخلاق، و همه امور زندگی، تابع اسلام باشد. چنین انسانی، حتماً شایسته خواهد بود. اسلام، قانون خداوند است برای سعادت بشر، که اگر همانگونه که خداوند فرموده است عمل شود، بطور حتم، سعادت را به دنبال خواهد داشت. اسلام، فقط بعضی از اعمال ظاهری نیست که هر کس آنها را انجام داد، متدین حقیقی باشد.

ثانیاً: ممکن است اشکال از جای دیگر باشد. یعنی: متدین حقیقی باشند؛ اما صفات و مشخصات دیگر را که شرط سعادت زندگی مشترك است نداشته باشند. مثلاً: هماهنگی و همشأنی فکری و اخلاقی و جسمی نداشته باشند. زیرا «متدین بودن» هر چند معیار اصلی است، اما معیارهای دیگری نیز وجود دارد که در انتخاب همسر باید مراعات شود. (که بزودی بیان خواهد شد)

ثالثاً: ممکن است مشکل و نقص از طرف دیگر باشد. یعنی: شما ممکن است فقط یکی از دو همسر را بشناسید که متدین است، اما دیگری را شناسید و از روحيات او کاملاً خبر نداشته باشید؛ شاید او متدین حقیقی نباشد و ریشه مشکل آنجا باشد.

رابعاً: ممکن است یکی از آن دو، یا هر دوی آنان، دارای بیماریهای عصبی و روحی و روانی باشند. این بیماریها، مشکلات فراوانی در زندگی مشترك ایجاد می کنند. متدین ها نیز در اثر عواملی دچار بیماریها و عقده های روانی و عصبی می شوند.

به هر حال، متدین و مؤمن بودن، شرط و صفت اساسی همسر شایسته است و باید قبل از ازدواج، در این باره کاملاً تحقیق و بررسی شود.

از ثمره های تدین

این خصوصیت و صفت، ثمره های فراوان دیگری را در بر دارد. به این معنی که: «تدین» مانند اصل و ریشه ای است که ثمره ها و شاخه های فراوانی دارد.

الف) عَفْت. آدم دیندار، حتماً با عَفْت است. اگر نباشد، دیندار نیست.

ب) حجاب. حجاب، از ثمره ها و میوه های «درخت تدین» است. و حجاب، تنها مخصوص دختران و زنان نیست؛ بلکه پسران و مردان نیز باید حجاب داشته باشند. منتهی، میان حجاب زن و مرد تفاوتی وجود دارد؛ که آن هم به خاطر جذاب تر بودن زن و تفاوت های جسمی و جنسی بین آن دو می باشد.

ج) نجابت.

د) حیا. «لَا دِينَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ»: کسی که حیا ندارد، دین ندارد. پس کسی که حیا دارد، دین هم دارد، و کسی که دین دارد، حیا هم دارد.

اما جوانان «غیر متدین» چه کنند؟

آنچه تاکنون درباره این معیار و صفت اوّل (تدین) بیان شد، بیشتر مربوط به «متدینها» بود؛ پس «غیر متدینها» چه کنند؟!

جواب:

اوّل: آنان هم متدین شوند و همانند دینداران عمل کنند. دین و ایمان، مایه سعادت دنیا و آخرت انسان است؛ پس، بر هر انسان عاقلی واجب است که این «مایه سعادت» را به دست آورد. در این راه، هر چه تحقیق، مطالعه، مشورت و بررسی انجام گیرد، ارزش دارد. همانگونه که عقل حکم می کند که: انسان، برای تأمین زندگی مادی باید تلاش کند؛ همانطور نیز حکم می کند که برای یافتن راه سعادت ابدی باید تلاش کرد.

ثانیاً: بعضی از صفات و خصوصیات «متدینها» را باید «غیر متدینها» نیز داشته باشند. انسانی که از نظر عقیده و عمل، پایبند و معتقد به دین و ایمان نیست، باز هم باید در انتخاب همسر، بعضی از صفات متدینها را در نظر بگیرد.

مثلاً: عفت، نجابت و پاکی جنسی را همسر غیر متدین نیز باید داشته باشد وگرنه مصیبت و مشکلات فراوانی در زندگی شان به وجود می آید؛ زیرا حتی غیر متدینها نیز نمی توانند بی عفتی و ناپاکی و هرزگی همسرشان را قبول کنند. (مگر اینکه بکلی از انسانیت ساقط شده باشند، که آنها از بحث ما خارجند.)

انسان، به هر اندازه که عقیف و نجیب و پاک باشد، به همان اندازه «متدین» است؛ هر چند که خودش متوجه نبوده و معتقد به دین نباشد. عفت و نجابت و پاکی و اصولاً هر صفت و خصوصیتی که کمال محسوب شود، جزئی از دین است

به هر حال، هیچ چیزی نمی تواند مجوز ازدواج با افراد بی عفت و نانجیب و هرزه و ناپاک گردد.

پس، افراد «غیر متدین و بی ایمان» برای انتخاب همسر، در مورد این معیار اول (تدین)، لا اقل به عفت و نجابت و پاکی جنسی آن عمل کنند.

در آخر همین فصل، باز در این باره سخن خواهیم گفت.

دوم - اخلاق نیک

(ویژگی اساسی و حتمی برای طرفین)

منظور از «اخلاق نیک»، تنها «خنده رویی و خوش خلقی اصطلاحی» نیست؛ زیرا خندیدن و ...، در بعضی از مواقع، نه تنها مطابق اخلاق نیست، بلکه ضد اخلاق است. بلکه منظور از اخلاق نیک، «صفات و خلق و خویهای پسندیده در نظر عقل و شرع» می باشد.

جایگاه اخلاق نیک در انتخاب همسر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره صفات و ویژگیهای همسر شایسته می فرماید:

«إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ، وَإِنْ لَا تَفْعَلُوا تَكُنْ
فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ»^(۱)

با کسی که اخلاق و دینش مورد پسند باشد، ازدواج انجام دهید؛ و اگر
چنین نکنید، فتنه و فساد بزرگی در زمین بوجود خواهد آمد!

ملاحظه می فرمایید که پیامبر اسلام، «اخلاق» و «دین» را به عنوان دو ملاک و
معیار اصلی در ازدواج و انتخاب همسر بیان فرموده اند. این دو، زیر بنای زندگی
سعادت‌مندانه است و ملاکهای دیگر، اهمیتشان بعد از این دو می باشد.

یکی از مسلمانان، به نام حسین بن بشار باسطی، نامه ای به این مضمون
خدمت امام رضا - سلام الله علیه - نوشت و درباره خواستگاری که برای دخترش آمده بود
کسب تکلیف کرد:

«... فردی از خویشاوندانم به خواستگاری دخترم آمده است که سوء خلق
دارد (بد اخلاق است)؛ اکنون چه کنم؟ دخترم را به او بدهم یا نه؟ شما چه
می فرمایید؟».

امام، در جواب نامه اش نوشتند:

«لَا تُزَوِّجْهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ»

اگر بد اخلاق است، دخترت را به او نده.

می نگرید که حضرت، به خاطر همین صفت ناپسند، به طور صریح و بدون
تردید، جواب منفی می دهند. يك عمر با انسان بد اخلاق معاشر بودن، همانند
زندگی در زندان با اعمال شاقه می باشد. سوء خلق یکی از دو همسر، بر دیگری نیز
تأثیر می گذارد، و همچنین بر فرزندان آنان.

نمونه هایی از اخلاق خوب و بد

اینك درباره اخلاق پسندیده، جزئی تر بحث می کنیم و نمونه هایی را از هر

دو بیان می نماییم تا مفهوم اخلاق و منظور از آن درباره «انتخاب همسر» روشنتر شود:

۱- خوش زبانی و بد زبانی

بد زبانی، زبان درازی، نیش زدن با زبان، بی ادبانه و بی پروا سخن گفتن و فحش دادن، از نموده‌ها و نمونه‌های برجسته «بد اخلاقی» است. و خوش زبانی، نرم خویی در سخن و مؤدبانه سخن گفتن، از نشانه‌های بارز «خوش اخلاقی» می‌باشد.

حقیقت این است که: «زبان»، ترجمان و بیانگر «احوال درون» می‌باشد. «از کوزه همان برون تراود که در اوست». امکان ندارد که درون انسان، سالم و پاک باشد، اما زبانش کثیف و فحّاش و نیش زن و زخم زن! زبان، «دریچه» ایست که محتویات درون را ظاهر می‌کند. زبان انسان، آینه دل اوست.

۲- بزرگواری و حسادت

«حسادت» از نشانه‌های مهم «اخلاق بد» است و «بزرگواری» از نمونه‌های برجسته «اخلاق پسندیده».

۳- خوش خلقی و کج خلقی

زندگی با انسان «کج خلق»، بسیار مشکل است و زندگی با افراد «خوش خلق» و «خوش برخورد»، به انسان نشاط و امید می‌دهد. خوش خلقی، یکی از نشانه‌های «ایمان» است و بد خلقی، از نموده‌های «ضعف ایمان».

البته همانگونه که در ابتداء این مبحث بیان شد، خوش خلقی و خنده رویی، همیشه و در همه جا نشانه «اخلاق نیک» نیست. مثلاً: خوش خنده بودن دختر و زن، و همچنین مرد، در مقابل نامحرم، ضد اخلاق است و بسیار ناپسند. و

همینطور خندیدن و خنداندن دیگران به وسیله غیبت و مسخره کردن و عیبجویی از مردم، حرام و ضد ارزشها و اخلاق اسلامی است.

۴- حق پذیری و لجاجت

«لجاجت» و «یکدنگی»، لطمه های سنگینی به زندگی خانوادگی وارد می کند.

۵- تواضع عاقلانه و تکبر و غرور احمقانه

۶- راستگویی و دروغگویی

۷- وقار و متانت و سبکی و هرزگی

۸- بُردباری و کم ظرفیتی و بی تابی

۹- حُسن ظنّ و سوء ظنّ

۱۰- با محبت و عاطفه بودن و بی محبتی و بی عاطفگی

۱۱- گذشت و کینه توزی

۱۲- مؤدّب بودن و بی ادبی

۱۳- شجاعت و ترس

۱۴- نرمخویی و خشونت

۱۵- وفاداری و بی وفایی

۱۶- سخاوت و بخل

۱۷- قناعت و حرص و طمعکاری

و ...

پاسخ به يك سؤال

سؤال: راه تشخیص وجود یا عدم وجود این صفات چیست؟ یعنی: در امر

انتخاب همسر، چگونه و از چه راهی تشخیص دهیم که فردی را که به عنوان همسر می‌خواهیم برگزینیم این صفات را دارا است؟

جواب: بحث را دنبال کنید؛ در فصل ششم (گزینش) پاسخ این پرسش را می‌یابید.

سوّم - شرافت خانوادگی

(شرط اساسی و حتمی برای طرفین)

منظور از «شرافت خانوادگی» شهرت و ثروت و موقعیت اجتماعی نیست؛ بلکه منظور «نجابت و پاکی و تدبّر و...» است.

ازدواج با يك فرد، مساوی است با پیوند با يك خانواده و فامیل و نسل! در مسأله «انتخاب همسر»، معقول نیست که انسان بگوید: «من می‌خواهم با خود این فرد ازدواج کنم و کاری به خانواده و خویشان و فامیلش ندارم...» زیرا:

۱- این فرد، جزئی از همان خانواده و فامیل، و شاخه‌ای از همان درخت است. و این شاخه، از ریشه‌های همان درخت، تغذیه کرده است. مسلم است که بسیاری از صفات اخلاقی، روحی، عقلی و جسمی آن خانواده و فامیل، از راه وراثت و تربیت و محیط و عادات، به این فرد منتقل شده است.

پیامبر اسلام ﷺ در این باره می‌فرمایند:

«تَزَوَّجُوا فِي الْحَبْرِ الصَّالِحِ، فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ» (۱)

در دامن و خانواده شایسته، ازدواج کنید؛ زیرا عرق (نطفه و ژن‌ها) تأثیر می‌گذارد.

ایشان در جای دیگر می‌فرمایند:

«أَنْظُرْ فِي أَىِّ شَيْءٍ تَضَعُ وَلَدَكَ، فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ» (۲)

يك بنكر كه فرزندت را در كجا قرار مي دهی (چه کسی را برای مادری یا پدری فرزندت انتخاب می کنی) زیرا عِرْق و خصوصیات ارثی، به صورت پنهانی و بدون اختیار منتقل می شود و تأثیر می گذارد.

۲- اگر تو با آنان کار نداشته باشی، آنان با تو کار دارند! هرگز نمی توانی همسرت را از آنان و آنان را از همسرت جدا کنی. خودت هم نمی توانی رابطه ات را با آنان قطع کنی. يك عمر باید با آنها معاشرت و زندگی نمایی.

اگر خانواده و خویشان همسر، ناپاب و فاسد باشند، انسان را «زجر کُش» می کنند و از دخالت‌های آنان در زندگی و از ارتباط با آنان نمی شود بکلی جلوگیری کرد.

۳- بدنایمی یا خوشنامی آنان، تا آخر عمر همراه انسان است و در زندگی تأثیر می گذارد. تحمّل بدنایمی آنان، بسیار مشکل خواهد بود.

۴- صفات و خصوصیات آنان، در فرزندان آینده، تأثیر دارد.

پیامبر اکرم ﷺ در این باره می فرمایند:

«تَخَيَّرُوا لِنُطْفِكُمْ، فَإِنَّ الْأَبْنَاءَ تَشَبَهُ الْأَخْوََالَ»^(۱)

بنگرید چه کسی را به همسری بر می گزینید، زیرا فرزندان، شبیه و مانند دایی هایشان می شوند.

برادر و خواهرم! در امور مهم، هرگز نباید تحت تأثیر احساسات واقع شد و در آن حال تصمیم گرفت. «انتخاب همسر» اگر از تحت سیطره «عقل» خارج شد و در قلمرو «احساس» و «ظاهر بینی» و «دل» قرار گرفت، بدبختی و سیه روزی را به دنبال خواهد داشت.

اکنون تو، در آستانه يك تحوّل بزرگ در زندگی ات قرار گرفته ای. خوب دقت کن که چه می کنی؟! اینك می خواهی سرنوشتت را با يك خانواده و فامیل، پیوند بزنی. ثمره این پیوند، باید رشد و تکامل و سعادت و بهروزی باشد؛ نه سقوط و

تنزل و بدبختی و سیه روزی .

با «چشم دل» پیامبر بزرگ اسلام را بنگر که ایستاده و تو را مخاطب قرار داده است و با «گوش جان» بشنو پیام هشدار دهنده اش را :

«قَامَ النَّبِيُّ ﷺ خَطِيبًا، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِيَّاكُمْ وَ خَضِرَاءَ الدِّمَنِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا خَضِرَاءُ الدِّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْءَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السُّوءِ» (۱)

پیامبر اکرم، برای سخنرانی و خطابه برخاست و فرمود: ای مردم! بر حذر باشید و پرهیزید از سبزه زاری که بر فراز مزبله و منجلابی روئیده باشد! سؤال شد: ای پیامبر خدا! سبزه زار بر مزبله و منجلاب چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در خانواده پلیدی رشد کرده باشد. (پسر و مرد نیز همینطور)

فراوان دیده ایم جوانانی را که فریب ظاهر را خورده اند و خود را در منجلابی انداخته اند که بیرون آمدن از آن برایشان غیر ممکن شده است .

سؤال و جواب

سؤال: ما دیده ایم که از خانواده های بد، گاهی فرزندانی شایسته و خوب، بیرون می آیند و از خانواده های شریف و پاک، فرزندانی ناشایسته و پلید؟

جواب: اولاً: بله، چنین است؛ اما این موضوع «گاهی» اتفاق می افتد. «استثناء» همیشه بوده و هست. گاهی در «منجلاب»، «گلی» می روید و در «گلستان»، «خاری». نمی شود بر مبنای «استثناها»، قانون کلی بنا نهاد. آنچه ما بیان می کنیم، بر مبنای «اغلب» و «اکثریت» است.

ثانیاً: همین «استثناها» نیز، با اصل خودشان ریشه مشترک دارند و بدون تردید آثاری از آن ریشه مشترک، در وجودشان هست، که ممکن است در مواقع و حالات

«عادی» ظاهر نشود، اما در «تلاطمها» و حالات «غیر عادی» ظاهر می شود. خاکسترها عقب می رود و «باطن» آشکار می گردد.

ثالثاً: اگر برای کسی یقین حاصل شد که: این «فرع» غیر از آن «اصل» است؛ و همچنین، بتواند این «فرع» را از آن «اصل» جدا کند و نگذارد خانواده اش در زندگی آینده دختر و پسر نقش داشته باشند و دخالت کنند و...، آنگاه می تواند با او ازدواج کند. اما این کار، کار هر کس نیست.

سؤال دیگر: پس، فرزندان خانواده های فاسد و پلید و ناسالم، چه کنند؟ آیا بدون همسر بمانند؟

جواب: در پایان همین فصل (پنجم) جواب این سؤال، بطور مشروح خواهد آمد - ان شاء الله -.

چهارم - عقل

(شرط اساسی برای طرفین)

برای ایجاد «زندگی سعادت‌مندانه»، به «عقل و فهم سالم» نیاز است.

«عقل» همانند «نورافکنی» است که جاده زندگی را روشن می کند و نشیب و فرازها را می نمایاند، تا انسان در برابر آنها تصمیم‌های مناسبی بگیرد. «عقل» وسیله ای است برای تشخیص خوبیها از بدیها.

زن و شوهر، برای اداره صحیح زندگی و تربیت فرزندانی شایسته، باید به نیروی عقل و فهم مجهز باشند.

امیر مؤمنان - که درود خدا بر او باد - از ازدواج با انسان احمق (فاقد عقل و شعور) به شدت نهی فرموده اند:

«إِيَّاكُمْ وَ تَزْوِيجَ الْحَمَقَاءِ! فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ وَ وَلَدُهَا ضِيَاءٌ»^(۱)

بپرهیزید از ازدواج با احمق! زیرا مصاحبت و زندگی با او بلا است و
فرزندانش نیز تباه می شوند.

در این سخن امام، دو نکته مهم بیان شده است: یکی بلا بودن همنشینی و
زندگی با همسر احمق است، که جان انسان عاقل را به لب می آورد؛ و دیگری تباه
و ضایع شدن فرزندان؛ که هم از راه وراثت و ژن ها بر آنان اثر می گذارد و هم از راه
تربیت و اخلاق و رفتار. و هر دو، خسارت بزرگی است.

توجه!

ممکن است انسانی «باسواد» باشد، اما «عاقل» نباشد. و یا عاقل باشد اما
باسواد نباشد. یعنی «باسواد بودن» مساوی با «عاقل بودن» نیست؛ همانگونه که
عاقل بودن نیز مساوی با باسواد بودن نمی باشد. البته «علم» و «عقل» بر یکدیگر
تأثیر دارند، اما عین هم نیستند. چه بسا فردی باسواد باشد ولی عقل و بینش زندگی
را دارا نباشد و نیز چه بسا شخصی بی سواد باشد که عقل و تدبیر زندگی را داشته
باشد. و اگر این دو (عقل و علم) با هم جمع شوند، «نور علی نور» می گردند.

و همچنین: بعضی از زرنگیها و زدو بندها و حيله گریها را نباید به حساب
عقل گذارد و انجام دهنده آنها را عاقل نامید.

معنای عقل و عاقل در سخن امام صادق - سلام الله علیه -:

از ایشان سؤال شد: «عقل چیست؟» فرمود:

«مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»

چیزی است که خداوند رحمان به وسیله آن پرستش و عبادت می شود و
بهشت به وسیله آن به دست می آید.

سؤال کننده پرسید: «پس آنچه که معاویه - که لعنت خدا بر او باد - داشت
چه بود؟» (که او را آنچنان سیاستباز و حيله گر و نیرنگباز ساخته بود.)

«تِلْكَ النَّكَرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ، وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ»^(۱)

آنچه او داشت نیرنگ و شیطنت بود، و آن شبیه عقل است نه خود عقل.

* نمونه ای ناگوار

دختری را که از نظر عقل و هوش، ضعیف بود اما ظاهری زیبا داشت، برای «غلام» خواستگاری کردند. او از همان زمان خواستگاری متوجه ضعف عقل و هوش دختر شد و خواست که از ازدواج با او منصرف شود، ولی زیبایی دختر، چشم عقل او را کور کرده بود!

به هر حال ازدواج صورت گرفت... مدتی که گذشت و «آبها از آسیاب افتاد!» مشکلات و ناراحتیها شروع شد. زیرا آن امتیاز دختر (زیبایی) که «غلام» را فریفته و جای همه چیز را در نظر او پُر کرده بود، دیگر تاب دوام نداشت و نمی توانست جای مسؤولیتهای همسری را بگیرد. آن زن نمی توانست نقش يك همدم و یاور و همسر را برای شوهرش ایفا نماید... زندگی شان هر روز سردتر و سردتر می شد... تا اینکه بچه دار شدند.

بچه که پا به زندگی می گذارد - معمولاً - زندگی را شیرینتر و امیدها را بیشتر می کند؛ اما در زندگی اینان نه تنها چنین نشد، بلکه مشکلات و ناملایمات را افزایش داد. زیرا زن، توان بچه داری را نداشت و نمی توانست برای بچه، مادر خوبی باشد.

«غلام» همسرش را نزد روانشناس برد (و حال آنکه قبل از ازدواج بایستی چنین می کرد!) روانشناس تشخیص داد که عقل و هوش زن کم است و به اندازه نصف سنش می باشد و قابل درمان نیست.

روشن است که زندگی اینچنین، قابل دوام نیست.
سرانجام «غلام» همسرش را طلاق داد و آن بچه معصوم، بی مادر شد.

* نمونه ای ناگوارتر

«حمیده» خانمی متدین، عاقل، فهمیده و آبرودار بود؛ که دچار شوهری بی بند و بار، حيله گر، هوسباز و غير عاقل شده بود. او از اخلاق و رفتار و گفتار شوهر، رنجها می بُرد و خون دلها می خورد.

شوهر، با زدن بندگان و حيله گريها و دلالی های نامشروع و... پول به دست می آورد؛ در حالی که «حمیده» از پولهای حرام و شبهه ناك به شدت نگران و هراسناك بود.

شوهر، از رفتار هرزه و حرام با نامحرمان باکی نداشت؛ در حالی که «حمیده» عفيف و نجيب بود و از کارهای خلاف عفت شوهرش به شدت رنج می بُرد، اما آبروداری می کرد و دم بر نمی آورد.

چند سالی به اینگونه گذشت و «حمیده» هر چه کوشید نتوانست شوهرش را اصلاح کند، بلکه شوهر هر چه پولدارتر می شد، فاسدتر می گردید و بر هرزگی اش می افزود... تا اینکه کاسه صبر «حمیده» لبریز شد و دیگر نتوانست بر اخلاق و رفتار بوالهوسانه و غير عاقلانه شوهرش شکیبایی کند... و سرانجام او را به حال خود رها کرد.

اما افسوس! که این «حمیده» دیگر آن «حمیده» قبل از ازدواج نبود. نشاط و اعصاب سالم و روحیه شادابش، به وسیله آن «نامرد نا عاقل»، پژمرده و افسرده و تباه گردیده بود.

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^(۱)

عبرت بگیرید ای اندیشمندان!

پنجم - سلامت جسم و روح

سلامتی جسمی و روحی، در موفقیت و سعادتِ زندگی مشترک، نقش مهمی به عهده دارد.

بعضی از بیماریهای جسمی و روانی، اهمیت چندانی ندارند و مانع انجام وظایف همسری نشده و لطمه ای به زندگی نمی زنند و می توان آنها را تحمل کرد و یا با معالجه و مراقبت، درمان و برطرف نمود. بحث ما مربوط به اینگونه بیماریها نیست. بلکه آنچه باید در زمینه «انتخاب همسر» مورد توجه قرار گیرد، بیماریها و نقصها و معلولیتهای جسمی و روحی عمیق و غیر قابل درمان است که در طول عمر همراه انسان است و تحملش برای همسر سخت است و مانع ایفای کامل نقش همسری می باشد. همسر، باید همسرش را دوست داشته باشد تا بتواند با او به خوبی زندگی کند؛ بعضی از نقصها، مانع این دوست داشتن است.

توجه نکردن به این امر و برخورد «احساساتی» و «غیر تعقلی» با آن، ممکن است لطمه های سنگینی به زندگی بزند.

*** به این نمونه اندوهبار توجه کنید:**

«هادی» جوانی سالم و با نشاط بود. با دختری که نقص عضو داشت، ازدواج کرد. قبل از ازدواج، از آن نقص عضو با خبر بود، اما دچار احساسات شده و جوانب دیگر را نسنجید و خواست کار خیری انجام دهد و از روی «ترحم و دلسوزی» آن دختر را پذیرفت.

مدتی گذشت و بهانه گیری از طرف مرد شروع شد. نقص عضو زن به گونه ای بود که در «عدم اشباع جنسی» او تأثیر داشت.

«هادی» خجالت می کشید که با صراحت و بی پرده بگوید که از چه چیزی ناراحت است و بناچار، بهانه های دیگری می آورد... نزاعها و کشمکشها بالا گرفت. این دعوها و اختلافات از يك طرف و احساس حقارتی که زن به خاطر نقص عضو می کرد از طرف دیگر، باعث بیماریهای روانی و عصبی زن نیز شد و هر چه می گذشت، مشکلات افزایش می یافت.

«هادی» مسائل زندگی شان را با اینجانب در میان می گذاشت و بیشتر، بیماریهای عصبی و روانی همسر را عامل و باعث اختلافات و مشکلات مطرح می کرد، آن هم نه به عنوان بیماری، بلکه به عنوان تقصیرات همسرش! اما من می دانستم که مشکل اصلی کجاست ...

معالجات روانپزشکی انجام شد؛ اما اختلافات همچنان ادامه داشت ... تا اینکه سر انجام توان «هادی» به پایان رسید و دیگر نتوانست آن زندگی را تحمل کند و ادامه دهد ... و همسری دیگر گرفت.

اکنون که این سطور را می نگارم، آن زن بیچاره در منزل پدرش به سر می برد؛ نه طلاق و نه زندگی مشترک.

* * *

اسلام، از ازدواج با بعضی از بیماران، نهی فرموده است؛ مانند بیمارانی که دارای بیماریهایی از قبیل جزام، جنون و برص باشند و موجب بدبختی همسر و تباهی نسل شوند.

سؤال و جواب

سؤال: پس، معلولین و بیماران چه کنند؟ آیا برای همیشه بدون همسر بمانند؟

جواب: در پایان همین فصل، و همچنین در مبحث «ازدواجهای ایثارگرانه» که در فصل ششم خواهد آمد، به این پرسش، پاسخ خواهیم داد - ان شاء الله -.

ششم - زیبایی

«زیبایی» يك امتیاز است و در شیرینی و سعادت «زندگی زناشویی» تأثیر بسزایی دارد.

دو انسان، که می خواهند به عنوان همسر و یاور، کانونی سعادت‌مندانۀ تشکیل دهند و تا پایان عمر در کنار هم با صفا و صمیمیت و عشق و محبت زندگی کنند، لازم است یکدیگر را از هر جهت دوست داشته باشند و از اندام و چهره و شکل ظاهری هم خوششان بیاید.

زیبایی، يك معیار و اندازه معین و «قانونِ استاندارد» ندارد که بشود افراد را با آن سنجید؛ بلکه - تا حدودی - به سلیقه افراد بستگی دارد. حتی ممکن است فردی در نظر کسی زیبا باشد و در نظر دیگری زشت. درباره لیلی و مجنون گفته شده: «لیلی در نظر دیگران دختر زشتی بود، اما در نظر مجنون، زیبا!» پس، صفت زیبایی، يك خصوصیت نسبی است و لازم نیست در حدّ عالی باشد؛ بلکه مهمّ آن است که دو همسر، یکدیگر را پسندند و از هم خوششان بیاید و دلخواه هم باشند.

اگر انسانی، قیافه ظاهری و اندام همسرش را نپسندد و او را دوست نداشته باشد، ممکن است - بطور ناخواسته - به او ستم و جفا کند و از او بهانه و ایراد بگیرد و زندگی را بر او تلخ نماید.

زیبایی همسر، در حفظ و تقویت عفت و ایمان همسرش تأثیر دارد. اگر همسر، از زیبایی همسرش راضی باشد، چشم و فکر و عملش، متوجه دیگران نخواهد شد و حسرت «زیبایان بیگانه» را نخواهد خورد و به دنبال «بیگانگان» نخواهد رفت و دچار «خیانت به همسر» نمی شود (چه مرد و چه زن) مگر اینکه از فطرت انسانی خارج شده و از ایمان و عفت، بی بهره باشد!

در اسلام، بر این مطلب تأکید شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْءَةَ فَلْيَسْأَلْ عَنْ شَعْرِهَا، كَمَا يَسْأَلُ عَنْ وَجْهِهَا، فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ» ^(۱)

در انتخاب همسر، همانگونه که درباره زیبایی صورت همسر تحقیق می کنید، درباره موی او نیز سؤال و تحقیق کنید؛ زیرا مو، یکی (و جزئی) از زیبایی هاست. (و در زیبایی انسان نقش دارد).

و همچنین، به همسران سفارش شده که خود را برای هم بیارایند و یکدیگر را اشباع و ارضاء کنند تا از انحرافات و مفاسد مصون بمانند.

یکی از امامان معصوم، هنگامی که محاسن و موی مبارکش را با حنا رنگ کرده و خود را آراسته بود، شخصی با تعجب به ایشان گفت: «خود را چه زیبا کرده اید؟!» امام فرمود:

«نَعَمْ، إِنَّ التَّهَيَّةَ مِمَّا يَزِيدُ فِي عِفَّةِ النِّسَاءِ ...»

آراستگی (و زیبایی) مرد بر عفت زن می افزاید ...

بی توجهی به این امور، ممکن است بدبختیها و رسوائیهایی به بار آورد.

درباره عشق و علاقه و مسائل جنسی، لازم است بیشتر و جداگانه بحث شود؛ که در همین فصل، مبحث «عشق، محور زندگی» و... به این موضوع خواهیم پرداخت - ان شاء الله -.

توجه!

«زیبایی» باید در کنار دیگر صفات و معیارها، مورد توجه و بررسی قرار گیرد، نه بطور مستقل. یعنی «زیبایی» بدون تدبیر و عفت و اخلاق و... نه تنها امتیازی محسوس نمی شود، بلکه «آفتی» است خطرناک! اگر کسی دین، اخلاق، عفت، شرافت خانوادگی، عقل و... داشته باشد، آنگاه «زیبایی» برایش «کمال و ارزش و

امتیاز» به حساب می آید و گرنه «بلایی» است رسوا گر.

«زیبای بی عفت»، «سبزه زاریست بر فراز مزبله»! آن سخن والای پیامبر اسلام ﷺ که در مبحث «شرافت خانوادگی» بیان شد، در اینجا نیز بسیار گویاست، که فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَ خَضِرَاءَ الدَّمَنِ ...»^(۱)

بپرهیزید از سبزه زاری که بر فراز مزبله ای رویده باشد ...

و همچنین آن حدیث که فرمود:

«مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ... لِحَمَالِهَا، رَأَى فِيهَا مَا يَكْرَهُ»^(۲)

کسی که (صرفاً) برای زیبایی زنی (و همچنین مردی) با او ازدواج کند، در او امور ناخوشایند خواهد دید.

«زیبایی» به عنوان يك رکن اساسی و معیار مستقل در زندگی زناشویی مطرح نیست، بلکه يك «صفت کمالی» است که اگر با صفات و معیارهای «رکنی و اساسی» همراه بود، ارزش دارد و گرنه، نه.

متأسفانه این صفت، گاهی چشمِ عقلِ بعضی از جوانان را کور می کند و بسیاری از «ارزشها» را در پای آن قربانی می کنند. جاذبه های ظاهری فرد، دور اندیشی را از آنان می گیرد و شیفته می شوند و معیارهای اصلی را فراموش کرده یا نادیده می انگارند ... آنگاه پایه های زندگی را بر مبنایی سست و متزلزل قرار می دهند. در نتیجه: پس از مدتی، آن طراوت و جاذبه های ظاهری اُفت می کند، شور و شهوت اولیه نیز فروکش می نماید و آن تنها امتیازی که به خاطر آن ازدواج صورت گرفته بود (یعنی زیبایی) کم رنگ می شود ... آنگاه دلسردیها و ناگواریها سر بر می آورند و «يَرَى فِيهَا مَا يَكْرَهُ»! صفات و امور ناپسند، آشکار می گردند.

اما کسی که تدین و ایمان و عفت و ارزشهای اصیل و حقیقی را زیر بنای زندگی قرار داد و «زیبایی» را به عنوان يك «امتیاز تکمیلی» در کنار آنها به حساب آورد، گذشت زمان نمی تواند آن زندگی را فرسوده کند؛ زیرا:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ
وُدًّا﴾^(۱)

خداوند، محبت مؤمنان نیکوکار را در قلبهای دیگران قرار می دهد.

خدای مهربان، به پاداش تدین همسران با ایمان، چنان محبت و اشتیاق شدیدی در قلبهای پاک آنان قرار می دهد که هیچ عاملی، حتی سپری شدن دوران جوانی و شادابی، نمی تواند آن را سرد کرده و از بین ببرد!

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^(۲)

آنچه نزد شماست (و جنبه مادی دارد) فانی می شود و آنچه نزد خداست (و رنگ و جلوه الهی دارد) جاودانه می ماند.

پیوندی که بر اساس ارزشهای الهی پدید آمده باشد، «پیوندی جاودانه» است و پیوندی که چنین نباشد، «ناپایدار» خواهد بود.

در ضمن: آن سؤال و جوابی که در پایان مبحث «سلامت جسم و روح»، صفحه ۱۲۳، گذشت، اینجا نیز مطرح است.

هفتم - علم و سواد

«علم و سواد» در سعادت انسان، تأثیر بسیاری دارد و «طلب دانش» بر هر زن و مرد مسلمان واجب است:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^(۱)

این «ویژگی»، در امر «انتخاب همسر» و زندگی مشترک، مورد توجه است و امتیازی برای همسر شایسته (چه دختر و چه پسر) محسوب می شود و در تکامل و رشد زندگی و انجام وظایف همسری و تربیت فرزند و ... تأثیر نیکویی دارد. اما این خصوصیت نیز (مانند زیبایی) «شرط کمال» است نه «رُکن و اساس» و باید در کنار صفات و معیارهای اصلی و اساسی بررسی شود نه مستقل. آنچه در این باره در مبحث «زیبایی» بیان شد، اینجا نیز مطرح است.

«علم» بدون «تعهد و ایمان» همیشه مضرّ است؛ همانند «زیبایی» بدون «ایمان و عفت».

آنچه در این موضوع مهمّ است، «تناسب و همتایی علمی بین دو همسر» می باشد که - به خواست خدا - بزودی در مبحث آینده (همتایی) بیان خواهد شد.

هشتم - کفو همدیگر بودن

(همتایی، سنخیت، تناسب)

در آغاز این فصل، بیان شد که: «این فصل (معیارهای انتخاب همسر)

مهمترین فصل این مباحث است. « و اکنون می گوئیم: مهمترین قسمت این فصل، مبحث «کفو هم بودن دو همسر» می باشد. حساسترین موردی که باید در «انتخاب همسر» روی آن دقت شود، همین مورد است.

کفو هم بودن دو همسر، یعنی: تناسب، همتایی، هماهنگی، همشانی، سنخیت، کفایت و همطرازی بین دختر و پسر و — به اصطلاح — «با هم جور در آمدن زن و شوهر».

«ازدواج»، نوعی «ترکیب بین دو انسان و دو خانواده» است. زندگی مشترك، يك «پدیده مرکب» است که اجزاء اصلی و اساسی آن، «زن و مرد» می باشند. هر قدر بین این دو عنصر، هماهنگی، همفکری، تناسب و سنخیت روحی و اخلاقی و جسمی باشد، این «ترکیب» استوارتر، مستحکمتر، پُرثمرتر، شیرین تر، لذتبخش تر و جاودانه تر خواهد بود؛ و هر چه این تناسب و هماهنگی کمتر باشد، زندگی سست تر، تلختر، کم ثمرتر و ناپایدارتر خواهد بود.

علت عمده بیشتر ناهنجاریها و آشوبزدگیهای زندگی خانواده ها، «عدم تناسب» و «ناهماهنگی» بین زن و شوهر است.

دو انسانی که در کنار هم قرار می گیرند و می خواهند يك عمر با هم زندگی کنند و در همه امور شريك باشند و تصمیمهای مشترك بگیرند و فرزندان را به وجود آورند و تربیت کنند و به سعادت برسانند، حتماً باید هماهنگ و همسنخ و کفو هم باشند.

متأسفانه در مسأله «انتخاب همسر» — معمولاً — به «خوب بودن عرفی» اکتفا می شود و به «کفو هم بودن» دختر و پسر، توجه کمتری می کنند و حال آن که محور معیارهای انتخاب همسر، همین «همتایی» است.

✓ در جامعه ما، کمتر انسانی پیدا می شود که بکلی قابل ازدواج و همسری نباشد. همه دختران و پسران — الا بعضی از آنان — قابلیت همسری را دارند؛ اما باید سنجید که «کدام دختر برای کدام پسر مناسب است.»

همین خانمی که در فلان خانه، با شوهرش مشکل دارد و زندگی‌شان خراب و «آشوبزده» است، یا آن مردی که با همسرش اختلاف و درگیری داشته و از او ناراضی است و زندگی‌شان «نامطلوب» می‌باشد، اگر هر کدام با همسر متناسب و کفو خود ازدواج می‌کردند، این مشکلات و نارضایتیها و نا هنجاریها وجود نداشت و یا - لا اقل - کمتر بود.

«افرادی که سعی می‌کنند قبل از ازدواج در مورد همسرشان مطالعه نمایند و همسری بیابند که از نظر روحی متناسب با خودشان باشد و اصطلاحاً کفو او باشد، بخشی از مشکلات بعد از ازدواج و تربیت فرزندانشان را حل کرده‌اند. در غیر این صورت، مشکلاتی را که می‌توانستند قبلاً حل کنند، به بعد از ازدواج موکول کرده، حفظ می‌کنند.»^(۱)

توجه!

همتایی و هماهنگی و تناسب صد در صد، امکان ندارد؛ زیرا هر «انسانی» دارای مغز، روح، اخلاق، تربیت، محیط و خانواده مخصوص به خود است و با دیگری فرق و فاصله دارد. اما باید کوشش شود هر چه ممکن است این «فاصله»، کمتر باشد و «دو همسر» به هم نزدیکتر باشند.

* نمونه ای عبرت انگیز!

قبل از وارد شدن به موارد «کفائت» و همتایی، يك نمونه عینی را که شخصاً از نزدیک لمس کرده‌ام و در تمام مراحل آن حضور داشته‌ام، بیان می‌کنم تا مطلب روشنتر شود و زمینه برای مطالب بعدی آماده گردد:

«اسماعیل» و «صفورا» هر دو متدین، خوش اخلاق و پایبند به ارزشهای اسلام و انقلاب اسلامی بودند، اما دیدگاههایشان نسبت به این امور، متفاوت بود.